

دهن کجی به تو

رزا جمالی

یک تریلوژی بی سه شماره:

الف - دلواپسی چاهار گوشت، مربع های مفقود شدنم

ب - دهن کجی به تو

ج - یک

فهرست

الف - دلواپسی چاهارگوشه؛ مربع‌های مفقودشدن:

- ۹ پاورقی ۱ / فال
۱۱ بازی
۱۲ که دانگی از تو
۱۳ ایضاح برای دالی فراری
۱۵ نمی‌گویی نگو؟
۱۶ شباهت یک دست مختلف
۱۷ اشتباهی
۱۹ یکشنبه روی یکشنبهام
۲۵ حروف ربطی که نداشتم!
۲۶ دعا
۲۸ در سه تیر نابجا، انگشت دستی که تیر نمی‌کشد
۲۹ تورم
۳۱ بی‌ریشه
۳۲ فرض کن بر اینکه اجتناب ناپذیرم
۳۴ شماره خدا چرا زنگ نمی‌زند؟
۳۶ گرچه این مطلب ...
۳۸ کج‌شدنم
۴۵ بر اتوکشیدگی خواهرم
۴۷ نقطه . بی‌نقطه این سطر مضطرب است که چرا تمام نمی‌شود؟
۴۸ رزا یعنی ...
۴۹ تک سلولی
۵۲ دکتر براهنی بعلاوه‌ی ... / دکتر براهنی منهای ...

ب- دهن کجی به تو:

- ۵۵ ختم
- ۵۷ حالا که از بی پناهی موهایم می لرزم!
- ۶۷ فانتزی گل های بدون شاخه
- ۷۱ شعری که بر قایقی منجمد (مجموع ۶ شعر برای یک قایق واحد)
- ۷۷ دهن کجی به تو
- ۸۵ گالیور

ج- یک

- ۸۹ یک

الف- دلواپسی چاهارگوشه؛ مربع‌های مفقودشدنم

[کلمه‌ها خراب شده‌اند، کار نمی‌کنند...]

پاورقی ۱

فال

تا حالا هشت بار پرسیده‌ایم خواب نمی‌آید
از مزه‌ی تمام میوه‌ها می‌پرسیم
کمی پیش از دیروز
وقتی می‌پرسم:

از جای پاهایشان بزرگتر می‌شوند این همه آدم؟

«دو فنجان برعکس گیر می‌کند به فال
دور اطاقک می‌چرخد همه قهوه‌ای‌ها
نگاه و شیشه
در کلاف پنج

دزدیده‌گرگ و میش را قهوه از تمام ما
در یاهای آدم کوچک می‌شود
خط موجی بر باطل
و چقدر گمشده است؟»

می‌کشمت که آنقدر که بزرگ شوی از

به خلاصه‌ی همه چیز پس داده‌ام
ضرورت حرف

منهای قشنگ

بشمرد!

بیرنگ است!

زیر آنهمه برعکس که همیشه لیز می شویم
من کوچولو تر از همه ی آدمک ها جا می مانم
یا یادم می رود تمام شود
یا فراموش می شود
دست تکان نمی دهد مختصری از خدا حافظی

به تمام شکل هایی که پاره شدند؛

پاورقی:

۱۳۷۶/۸/۳۰

بازی

عین اینکه صدایت بیپچد در عقبک های حوض
من واسطه بین یک - و - یا
میزی طول در طول.

بازیگوشی گوشه هایم از فاصله ی تو فراتر تر تر
بزرگتر از تر

می شکنم از زبری حروف
و خش خش ...

۱۳۷۶/۹/۲۸

که دانگی از تو

بلند که شوم دراز می شوم از تو

شبیهِ خوابی بلند

آخرین نشانه

زیاد

خواب تو درازتر

من موهایم را به تمام الفبا بخشیدم

بخش کن صدا بکش

که بلد نیستتم از خواب

ردی که از من بگیری درون خواستم نمی شود

خوابم کنی به خواب خواستم نمی شود

کفش های جفت نمی شود

«آ... نیامد آنها نیستند

تو به بخشیدنم نمی شود..

ایضاح برای دالی فراری

از مضارع تمام ماضی‌ها میمی کم دارد:

... آنکه من می گویم اسم اولش دال است
قسمت اول صورتم دو چیز شبیه هم
از مدلول‌های کج می آید اینکه اول اسمش دال است
دلبری بی دلالت دلیلی دل از درین در
مشکل نگیر آسونتر
دست است یا در آن درنگ
من می گویم هر چه هست نیست.

که آمد از... که تو؟

نشود شمرد

او به ما انگشتی بدهکارست

یا تمام فاصله اش را به هر آنچه که نیست بستانکارست

بگو کدامیک را حل کنم

به اضافه های مکرر

تکه های نان / خواب نندیدن های تکراری

- من گشنه‌ام شدید...
حتی گوشه‌های پارک می‌جوم
یا بی‌ربط دست می‌زنم.

- اینکه من اول می‌گویم اول اسمش نیست!!

۱۳۷۶/۱۰/۲۹

نی گوئی نگو؟

دست بزن کہ ہوا نداریم ما
دست نزن بریز شبیہ شبیہ ...

من نمی گویم ہزار بار نمیر
می گویم نگو
دست بزن انگشتم مال من خودت شبیہ شبیہ

همینقدر نگو

۱۳۷۶/۱۱/۴

شبهتِ یک دستِ مختلف

من این آخرین دست^۱ را به کسی می‌دهم که دستِ مرا از پشت بسته است
دست^۲ بسته به دستبند، دستم^۳ می‌دهی دست
دست

که دستم را خوانده‌ای
و دروغ می‌گویدی این دست؟

۱۳۷۶/۱۱/۱۱

اشتباهی

شماره‌های اولی شبیه خوابهای دومی است
من از صورتی پنهان می‌کنم که شکل صورت نیست
مسلمانا قرمز نیست این زرد
یا زرد نیست این قرمز.

شبیه شبیهی است که از تو اشتباهی کش رفته است
و کلماتی که تکرار ندیده‌اند

— ایستگاه —

در مقصدی که تمام نمی‌شود
تو بیش از حد پافشاری می‌کنی!

من اصرار می‌کنم
رنگش زرد لیمویی است
تو می‌گویی: مو نداشت
و خواهرم رنگی که رنگ نداشت

تو دیگر پیدایش نمی کنی!؟

سرت گیج می رود که ما زلزله را پخش می کنیم توی هوا

و می سپاریم به خدا

و آخرین نشانه اش گم می شود

/ بدجوری.

۱۳۷۶/۱۱/۱۳

بازنویسی دوم ۱۳۷۷/۱/۵

یگشنبه روی یگشنبه ام

ما وقتی تمام تمامش را شمردیمش حس نکردیمش
اضافه تر از آره‌هایی بود نبود و نمی‌خواست
به پدر گفتیم
و دعا نکردیمش.

انگشتی که به ما اشاره نکرد
شبیهِ خوابی نبود که خواب از سر تمام کلمات برد
او بی‌خوابی داشت
می‌دانم / آرامبخش نمی‌خورد

مکث کن
مکث‌تر
از وقتش گذشته است گذشته‌تر
خوابش گرفته است خواب‌تر
به مادر گفتیم:

* * *

پایین بیا
که از من

فقط قرمزی

من از قرمزیِ سرخ بودم

و کلماتم به هیچوجه جانب نداشت

اشیاء گمشده ناخن‌ها را می‌خراشند

زبر زبر زبرتر و خشن‌دار هفت کلمه اضافه می‌شود تا پیرسی

صدایم در حلقم اضافه می‌آید!

می‌ترسم بگویم: «یکشنبه گرد نیست»

یکشنبه همیشه گرد نیست

یکشنبه به طرز وحشتناکی گرد است

گرد»

«کسوف گرد یکشنبه‌ها را احاطه کرده است

محدود کرده است

نظم مصادف است...»

سیاهی می‌روند تمام کلماتی که می‌ترسم بگویند

می‌ترسی بگویم

راهها می‌روند

راه راه

از رگهای من بیرون می‌زند خواب و
تو قایقی از

و

من صفزروی در جامی زخم

و

و

نگاه نمی‌بندد و

زیاد نمی‌آید و

و...

دختر از گنجشک‌هایش به‌انگشتی بده‌کارست که قبل از مردنش هزار فاتحه خوانده
است و یکی کم.

یکشنبه گرد است همیشه

به این یکشنبه روی یکشنبه‌ام

یکشنبه روی یکشنبه

پنجشنبه از کجا در رفته بود؟

یکشنبه از سر انگشتم سر می‌رفت که تو خوابیدی!

جای خودکارهایم مویرگی از ماه

جای مدادها کلماتی که هرگز نمی‌آیند

ته شعرم بشینم یا اولش آواز بخوانم

صدایم از سر شعرم بالا می‌گیرد

فریاد می‌کشد

داد می‌زند

خفه.

«مکث کن

مکث‌تر

از وقتش گذشته است گذشته‌تر

خوابش گرفته است خواب‌تر

به‌مادر گفتیم:»

ما حتما سر می‌خوریم

ما که پیرسیم مادر حتما از سر انگشت‌ها سرسره‌ها

تو نپرس

نگو نرفتم از سرسره‌ها

ما اصلا سر نمی‌خوریم

سر زده است

من این‌ها را از سرسین‌ها گفته‌ام.

«مکث کن

مکث‌تر

از وقتش گذشته است گذشته‌تر

خوابش گرفته است خواب‌تر

به‌مادر گفتیم:»

مورب‌های خوابش لای پلک‌هایش خط‌خطی‌ست

بر قلوه‌های سنگ ناخن می‌کشد چشمی که شبیه شن‌هاست
خشک‌تر از خیس
در ته کاردی از رگه‌هایم
رگبارهای الکی
یا همینطور خراش برمی‌دارند...

انگشت فرو کنم به دهان پاره‌اش
انگشت فرو کنم به دهان پاره‌اش؟

... من از ناخنِ کودکم سایه لای انگشتهایم جر می‌خورد
جم نمی‌خورم از کنار خواهرم
برگی کهنه می‌بلعدم
خواهش می‌کند.

از دستم فقط کف دستم مانده کف دست حباب می‌شود
بو می‌کشد کف دستم
بو نمی‌برد به دستم

انگشتم تمام می‌شود
قورت می‌دهم ترا با آب دهان قرینه‌اش
هاشور می‌خورم قهوه‌ای تر از موهایم
هاشور می‌خورم قهوه‌ای تر از موهایم
هاشور می‌خورم قهوه‌ای تر از موهایم

خیس نمی خورد -

موج می زند برمی دارد برمی دارد

از دستم کف دستم مانده

ضرب کن

از دستم دستم مانده

از دستم...

ماه گرفتگی!

کم نمی آیم از رونمی روم رگ پاره نمی کنم بیرون نمی زنم درز می خورم درز
می خورم شیار می خورد خیس می خورم خیس می خورم خیس

کش می آیند به قسم های قسمت شده بر خدا

یکشنبه قفل آهنی است درون دستهای آهنم سرد

سرد

سرد

سرد.

- ما وقتی تمام تمامش را شمردیمش حس نکردیمش

اضافه تر از اره های بود نبود و نمی خواست

به پدر گفتیم

و دعا نکردیمش.

۱۳۷۶/۱۱/۳-۱۸

حروف ربطی که نداشتیم!

دست تکان می دهی از یک جانب
و من از دو جانب
افلیج‌م.

به جمعه‌ای که روی پنجشنبه افتاد / و شنبه‌ای که نخواهد آمد

به دنیا می‌آیم

عکس‌انگشتم را بلعید... نقیضِ نقیضِ تو اتفاق افتاد

گوشم بده‌کارست
به چار انگشتِ اضافه

حروفِ ربطی که نداشتیم!

۱۳۷۶/۱۲/۱۴

واو تا می خورد / به زیر خودش / یا روی خودش؟

از آستری سیاه

چروک

می مانم / و...

ترکیب من رفتنی که نمی روم گرد می کند و یا...

به جا ماندن لغتی لخت جا افتاده ام

ورق ورق می دود خنج می کشد بر پلک برگردان من می خزد رشته های روانی

خدا یا...

«چرا ساکتی همیشه؟»

این ناخن ها در آب جاری اند

و به ماهی ها فقط چنگ می زنند

— گریه ی ملوس من!

در روی صداهایی از سرگردان

افتاده ایم در الف هایی راست

و کج می شویم تا ابد....

این آخرین خواهش مرا به خدا برسان خدا
و صدایش از هزار تکه اش دعا می کند:
«هیس»

۱۳۷۷/۱۲/۱۸

در سه تیر نابجا، انگشت دستی که تیر نمی‌کشد

اولین حرف روی پنجره زود تیر می‌خورد
دومین حرف، بی‌خیال زخمی می‌شود
سومین حرف

درون پنجره

قایم است!

گفتم در اول تیر کاشتمش، وقتی انگشتِ دستم تیر می‌کشید از تیرگی پوستش درست
چاهارده تیر بود!
که شلیک کنی،
گزنه‌ای مضروب است.

۱۳۷۷/۱/۵

تورم

من وصل می‌کنم ترا به‌خوابی که انگشتِ بعیدِ من است
من انگشتتِ اضافه دارم
و شش انگشتی‌ام.

انگشتِ آخرم را که گاز بگیرد قبل از آنکه زیادتر از خودم تمام شوم
از آنکه بزرگتر از خودت کوچک شوی
دردم بیاید یا جیغ بزнім درازتر از چاهار شانه‌ات
یا تورم کنی، فرورفته‌تر از، گودی میان دو سینه‌ام؟

من هاشوری اضافه دارم اضافه دارم؟
و پلک‌هایم مدام تصدیقت می‌کنند
سر تکان می‌دهم و امضاء می‌شود تمام عناصری که ورم کرده‌اند از تنم
حالا بگو گواهی آخرم را به‌کدام راننده نشان دهم؟

چون عاشقِ گوشهای تو بودم... گوشهای تو بودم... گوشهای تو بودم...

موهای من از رنگِ چندم الفباست؟
و از جنسِ کدام شکل صداهاست؟

و چند سیم برق هوارا رج می‌کشد از اجزای من تا ابدیت؟

«خوابهای زنی کج است که از نردبام بالا می‌کشد

هورت می‌کشد تمام اجزاء موجود در زمین را

و لالایی می‌خواند برای تنش

برای تنش»

از این همه به خوابی که محتاجتر از من یا خس خس می‌کنم شبیه دیگری

یا تجاوز می‌کند از آخرین سطر

یا تورم می‌کنی از نفسش

که تصدیق می‌کنی ام

یا

رج بزخم؟

۱۳۷۷/۱/۷

بی ریشه

من جایی از تو کم می‌آیم که خدا بزرگتر است
بزرگتر از تمام دنیا جایی کوچک است
گم می‌شوم.

من به تو وصلم بدجوری
که نخعی
و باریکتر

موهایی که نازکتر از سی و سه پل

از دستهای من رگهای آبی یا تو خسته‌تر از آبی؟
بگو به کدام دست قطع کنم رگهای ترا از زمین؟

داس من و تیر از تو
بی ریشه‌ام
حتی بُن موهایم.

ای رنگ‌پریده!

و به یک چشم خوابم می‌کند دو گیلاس چسبیده به هم.

۱۳۷۷/۱/۱۳

فرض کن بر اینکه اجتناب ناپذیرم

فرض کن بر اینکه اجتناب ناپذیرم
حتی رگ دستم باطلت می کند از کاغذهای نوشته ام
موهای مرده ام تمام می شود!

بر ناخن هایِ ملایم حک می شود نسیمی که از جانب هوا نیست
یا رگهای دست من است

که کم می آید

از نبض هایش

نمی زنم.

غلت زده بر امتدادی زرد از انگشت هایم

پریده هایم

موهای تکرار نشده از ابد

برای بار ثانی.

نیمه کاره ام

از اول.

رگِ گردنم همین را خط می‌زند

گیرم به گرمی ده انگشت

گیر کنم به نفس های پاره‌ات

تمام بن بست‌ها فراموشی گرفته‌اند.

۱۳۷۷/۱/۳۱

شماره‌ی خدا چرا زنگ نمی‌زند؟

اگر می‌شد شماره‌ی خدا را بگیرم و از تو نپرسم

هشت موی مرده از من، زنده‌تر می‌ماند

خواهش کنیم یا

یواشتر از، سبک‌تر از، این اتفاق تند به صورت‌م اتفاقی نیست - انگشتهای تند...

گاهی خواب است و نمی‌پرسد از کدامیک سوال کرده است خواب نیست

مسلم‌ا خدا حی و حاضر است

این را نمی‌داند حتما،

«دست به عقب‌به‌ها بگیرم

و عینکم به عقب بیفتند...

من از شماره‌ی دوم تو که آزاد نیست هیچوقت، فهمیدم

گوش‌ن‌خواب‌اندی به‌چسبیدگی‌ام

و من مدام اشغالم

عقب‌به‌های خدا همین را جار می‌زند، همیشه

پره‌های گوشم تصدیق می‌کند.

ساعتِ خدا، خواب مانده است!

شماره‌ی ناخدا معلوم نیست، چرا؟
حتی کسی که غایب است، از غیبِ خیر ندارد
حتما مویرگِ قلب تو، هرگز!

اگر می‌شد شماره‌ی خدا را بگیرم و از تو بپرسم
پیام‌گیرِ گوش من اشغال نمی‌ماند،
شاید...

۱۳۷۷/۲/۷

گرچه این مطلب...

وقتی بماسد، کسره‌اش اضافه می‌آید
سکون من در مورد سرانجام‌ها مصداق دارد
آیا فرار یک تصمیم آگاهانه نبود؟

گرچه این مطلب از روی دست تو کپی شده است
من اولین کسی نیستم که تقلب می‌کنم
از دلایلِ مرکبم
اینست که تو میوه‌ای شبیه پرتغالی

چاهاز قطعه باران بر گوشم می‌نوازند
بر سرانگشت‌هایم قطعات باران جدا کن
از کاز که می‌مانم
با کم‌زدردی عجیب، از اندازه‌های خودم جدا می‌شوم، پخش می‌شوم در بی‌زمانی...

سه قطعه باران جدا کن از گوش‌هایم
اینهمه جدا جدا
روی شانه‌ی من اتفاق افتاد

همین خانه‌ی روسیاهی‌ام، که رنگ به رنگ، متصلم به بی‌رنگی
قرار نیست خانه‌ام روی هوا باشد
از شکل‌های خودم می‌کشم

بر نیمکت من
پنج قطعه باران.

۱۳۷۷/۲/۲۰

کج شدنم

رابطه‌ای که‌نه دارم با نیم‌رخم، دست برمی‌داری؟!
به خواب زده‌ام خودم را، از خودت که سرازیر می‌شوی
دست به‌شانه‌ی کالم گرفته‌ای
و شانه‌ام نکرده‌ای
به قیمت خودم.

واگویه کنم، از دو گوش پهن شوم وسط بشقابی
از دو سر، به دو دست، در دستی مکمل
قطعه قطعه‌ام کنند
واگویه کنم، نه به شیشه بگویم خودم را
در دستی ناممکن!

نیم‌رخم شکسته بود!

کج شدنم

نیمی مورب و نیم معوج
نیم‌تر از دو قطعه‌ی بی‌ترمیم

رابطه‌ای دارم مرموز با تمام عناصری که شکلشان را از دست داده‌اند؛ شدید، یا از خودشان بیرون زده‌اند یا کم آمده‌اند؛ به طرزی فجیع، اشباع شده‌اند از مفقودشدنشان، یا متورم،

– تو که یک لحظه را پخش می‌کنی درست در طول یک لحظه

یک لحظه

فقط.

مرتکب تو دیگر نمی‌شوم!

کج شدنم

نیمی مورب و نیم معوج

نیم تر از دو قطعه‌ی بی‌ترمیم

به این کوجه بر نمی‌گردم، دست برمی‌داری!؟

به کج رفتنم قول داده‌ام، راست نشوم، هیچوقت

به گوشه‌ای پناه برده‌ام از تپش‌های کاغذ دل پیچیده‌رفته‌ام

هسته‌های خودم را

تف کرده‌ام!

به شکل وسعتی از شکل‌هایش لمس کرده‌ام از لمیده‌هایش

که صفر گرفتم از خودم

و از خدا،

بیست!

پس چطور با کج شدنم در بیفتم؟

شفاهای می گویم تریون تو که نبودم:

کج شدنم
نیبی مورب و نیم معوج
نیم تر از دو قطعه‌ی بی ترمیم

نفی نمی‌کنم، انکار شو، انکار شو، رشته پاره‌ام، تکه‌تکه، آه‌های جابجا وسط خوابهام
دکمه‌ها را می‌بندند، از زردیدنت به‌کش رفتنم، دکمه‌هایم پهن در معوجی از تو،
خیالی نیم‌تر از تو.

از پنج طرف دست کم گرفتم - اشاره به چند جانبی اطرافم، درون گوشواره‌های منفرد
شقه‌شقه جدا افتادم،
در اندازه‌ی خودم به تدریج کوچک می‌شوم،

کوچک

ریز.

پس انکار شو

جانمی‌گیرم میان لباسهایم

دیگر

تو انکار شو

انکار شو،

به سراسر انگشتهای عالم این مداد من وقتی بعید و وقتی ناممکن غلط اندازم که کرده‌ای؟

حلقه‌های جابجا، ترا با تیک تاک ساعت لجوجی می‌سنجم که معنی نمی‌دهی، از حلقومت این علامت راست را بیرون کشیده‌ام، که نفس نمی‌کشی، از عصب‌ها جدا شده‌ای، از اصل‌ها جدا شده‌ای...

گیج خورده‌ای و شعله رفته‌ای کور و کور و درون خالی
این شاید حادثه‌ی بزرگی است
یا انقلاب کوچکی ست.

با لنگه‌ی بی جفتی چرخان، حتی بوی مرده نمی‌دهی

به این نفس‌های کال که خشک می‌شوند زیر آفتاب، دندان نمی‌زنم
گاز می‌گیرم تکثیر خودم را بر سرنوشت
حرفی زیاد آمده که می‌بخشمش به تو
از هر آنچه می‌گویم به تو حذفش کنی، کم می‌آید

الی ابد،

خواهش نکن از این به بعد ضرب کنم تفریق زخمی‌ات را، به وصله‌ام ترک برداشته از عمق

اکتفا کنید به یکی از بندهایم
از نسخه‌ای رونویسی شد که بدل نداشت
از یک طرف بر لبه‌ای از من پرت شد

شکست

رگهای من امیدواری این خوشبختی اریب را به سوزن کشید
و زیگزاگ‌ها،

پایه ماهم

درست است که ورق خورده‌ام در هندسه‌ترت
اما زیر آفتاب پهن می‌شوم

در بست!

در بی خطی اجزایش

سرک می‌کشد

به شکل ضربدرتر شد

یا ناخن می‌خراشید

با انگشتان باقی مانده لمس می‌کند هرچه را که مانده است روی قابِ میز با قیچی بریده‌ی
سیاهی در انگشت‌های کور می‌کشد، کور می‌کند در گرهی که نداشت،

نفس بکش

به سوزن کشیده‌ام امیدواری این خوشبختی باقی مانده از دردهایش را در سالی که پلاس
پوشیده‌ام از سرنوشت تو

این ملحفه‌ی من!

خوابم کن * خوابم کن که شهرزاد نبودم از بدو آفرینشم که شبی دو بار تکرار نمی‌شود
* و پلکِ می‌چاله‌اش قاب گرفته است ترا در ریسمان سیمانی‌اش

من از موهای سیاهم پیرترم

جلبک مرده‌ای وصیت نمی‌کند

کج شدنم بر جلبک‌های مرده لالای می‌گوید * ماهی ناگزیری به قلاب تو دعا می‌کند
کنایه نزن، خوابم کن

از این سوالی که به دندان نداشتم گنج شده‌ام

تکراری نیست که چه به‌تور انداختمت

و گره خوردم به نقطه عطف

«... خوابم کن، شهرزاد بی‌قصه!»

به‌رگه‌ایم تزریق کرده‌اند که اردیبهشت گونه‌هایت را نویسم

کج شدنم / نیمی مورب و نیم معوج / نیم‌تر از دو قطعه‌ی بی‌ترمیم

بریده‌تر از این، نمی‌توانستم عاشق شوم * بریده‌تر از این مورمور می‌شدم اگر عاشق

نمی‌شدم

و از عناصر مفقودم شکایت می‌کردم اگر

دست به‌نهفتگی‌ام بگیر که فراموش می‌شوم

عریان و آلوده

موهای خودم را که نچیدم

پس چطور به‌خواب تو بروم

کلنجار.... بی‌خیال.... کلنجار.... بی‌خیال.... کلنجار.... بی‌خیال....

بی خیال.... بی خیال....

شهرزاد مرده در کلمات تویی
چقدر فاصله داری که خواب نبینی؟
شهرزاد خواب دیده در کلمات منم عاشق شده از کلمات منم بار برداشته از کلمات
منم کلمات منم کلمات....
کلمات را خوابش برده منم
خواب دیده
منم.

به این بیج خوردگی نمی پیچم
بگذار به عیبی ندارد بچسبد
تو برای سه بار تکرار کن، من نمی چسبم
گناه نمی کشم!

از سنگ شدنت، یا ترک برداشتنم، خواب شدنم، یا چسبیدنم، خم شدنم، شکستنم
خراش خورده ام.

کج شدنم / نیمی مورب و نیم معوج / نیم تر از دو قطعه‌ی بی ترمیم
کج شدنم / نیمی مورب و نیم معوج / نیم تر از دو قطعه‌ی بی ترمیم
کج شدنم / نیمی مورب و نیم معوج / نیم تر از دو قطعه‌ی بی ترمیم

کج شدنم روی صندلی نشست و با خیالِ راحت خمیازه کشید.

بر اتوکشیدگی خواهرم

بر حجمی از اتوکشیدگی خواهرم لب پس می‌دهم از چشم‌زخمی که تو تعویذ گفتی، شاید، سردرد گرفته‌ام از لرزش لبانم بر قیچی سکون!
قطعا از کف دست من بیرون می‌زند، دلواپسی چاهارگوش‌ت؛ مربع‌های مفقودشدنم.
از رگهای آبی‌ام خجالت نکش، یکدست و لاجره که سر کشیدم، خنک شدم از زمستانی که کوک نکردیش.

از دلتنگی‌ام، از قطعات میخکوب، از کلمات منضبط، واژه‌های مقرراتی، دنباله‌های منقطع، اضافه‌های سلیم، کلمه‌کلمه‌ام کردی!
این ساحت گندم است یا باران علیلی که بر شنبه‌های بی‌تکرار ما می‌بارد؟ بگو کدامیک را تقاص داده‌ام بر سکه‌ای که نقش نشد، روی انضباط استعاری‌ات؟
بر یکایک این همسایگی مجاور، خانه‌ام را جدا کردی، با دیواری تابه‌تا، لعنت بر این تحریر دوم، بر نثری سخیف علیم.

بر ویراستاری خوابی آشفته، وقتی کلمات گنده‌گنده را می‌بلعیدم، خواهرم جیغ می‌زد از اتوکشیدگی‌اش،

سطر بندی می‌شدم

از این بندهای منجر به سوختگی چه انتظار داری؟ از این خوابهای معلول در بیداری بر

چه پشت پا می‌زنی؟ از این ندیدم‌های کور بر هرچه نوشتی...

از زمستانی که کوک نکردیش خنک شدم، از زمستانی که کوک می‌کردیش خنک می‌شدم، از زمستانی که کوک کرده‌ایش خنک شده‌ام!

صدای کوکویی گمنام کوک می‌کند این سطرهای طولانی را که مسلماً از قصد نوشته شده است و خواهرم در عصبیتی معقول این کلمات را پاره‌پاره کرده است...
اگر ادامه دهی چیزی از این شعر را خارش‌های اشباح خوابِ خواهرت احضار خواهد کرد وگرنه چیزی مصلوب از سرنوشتِ ابدی کلمات به‌جامانده که مجبوری تحریرش کنی

بنویسی بر کاتبی هر جایی که هر جایی، جانمی شود
و تو متخبطِ جهانی!

از این خشم فروخورده-

۱۳۷۷/۲/۲۷

نقطه . بی نقطه این سطر مضطرب است که چرا تمام نمی شود؟

با دلشوره از چفت شدن بندهای این سطر ناتمام دلتنگم
چطور بیاویزم به حروفِ آخرش؟
مجموعه‌ای از تناسباتِ گوشم، اداتِ ناآشنای این کلمات، بر موری از خواهشی، کلید
کرده‌ام، سفت؛
لنگ می‌زند بی علامتی در آخر؛
از دلشوره‌ی چفت شدن؛
دلشوره‌ی چفت شدن؛
دلشوره؛

به دلنگرانی مریضم قسم بخور، من مادرِ کلماتم را از دست داده‌م و شعری یتیم!
بی نقطه به دلسوزی تو احتیاج دارم
با نقطه تمام می‌شوم
و دلم می‌گیرد از تمام شدنم!

۱۳۷۷/۲/۲۸

رُزَا یعنی . . .

اردیبهشت پرکارترین فصلم بود
وقتی فروردین غایب نبود
در کلاسی که از خستگی کلماتم
همیشه نفس نفس می زدم
نفس تنگی گرفتم!

این آسم خنده دار از غیبت تو شکل گرفت
یا از ارجاعات من
به ادبیات؛

رُزَا چاهار شکل پاره را از اطراف خود کنار می زند که بی شکلی ترا خوب ببیند
بیچاره رُزَا،
از این عینک های بی شیشه، به تنگ آمده

دودکش ترا، شبیه کبوتری به منقار بگیرم من
به قاب بگیرم
از خستگی می میرم

رُزَا خسته تر از این بود که غایب شود!

تگ سلولی

فاحشهی درخت‌ها بال می‌دواند اینجا
اینجا درون این جنگل بال می‌دواند فاحشهی درخت‌ها
عین همین درخت‌ها می‌پیچد به پای‌های تو
عین همین درخت‌ها
فاحشهی درخت‌ها.

بند گوشه‌هایم سر رفته است از درون مغزم
از اعماق چشمهایم
تا...

دلم دلم دلم

ادامه دارد این فاحشه تا بند شود به تمام دنیا
سر برود
ادامه دارد
تا...

شکسته شکسته خرابیده است همه چیز
خسته‌ام
تلاش می‌کنم

تکه‌ای از چاهاردهم من!
چاهاردهم از شکنجه‌ی من!

۲

حراج شکستگی‌ات
قلم نمی‌زند
از دو سو.

موهای ژولیده‌ام

وقتی خوابم نمی‌برد
از مؤپهن شدم وسط این زمین
عصب‌هایم
کال.

رگی ندارد دو دستم
سیاه شده‌ام
از به‌تو احتیاج دارم!

تک سلولی زندانی!
دلّم یاخته‌ی تو
نبضم نمی‌زند
آبستم
حراج.



تکه‌ای از لامسه من بسیار گم شده است
لامسه‌ی جهان است
سرانگشته‌های خوابم،

لمس می‌کنم
در بی‌لمسی مطلق
خلاء...

به نوازش جهانم
نیک‌گریدگی لبهایش
خونم،

بی‌خوابی مدامم شاید
قرص خواب من!
سرم درد می‌کند از شکستگی.

۱۳۷۷/۳/۲۰

دکتر براهنی ⁺بعلاوه‌ی بعضی شکل‌های انتزاعی عالم

کلمه‌ای که دنیا را چاره شدم!

دکتر براهنی یک شکل انتزاعی تراز این بود:

وقتی نوشتم

نوشته شد،

یادم رفت!

دکتر براهنی منهای بعضی شکل‌های انتزاعی عالم

بی‌ربط است!

دکتر براهنی، سه نقطه کم دارد از این شعر

سه نقطه

فقط.

سعر.

ب۔ دهن کجی بهتو

هرچه شماره کنی بی فایده است؛ این صندلی کهنه بوی دریاهاى قدیمی گرفته است از
 هر طرف؛ از بس،
 شناور است از اعماق تا سطح...

متناویم من
 قطعه‌های کوچکم
 در بدری‌های...
 طفلکم!

این مجلسِ دومی است که از آخر کم آمده است
 گرچه شمارش تو ضعیف است
 اما آستین‌های من تر است
 و سرانگشتم
 خشکِ خشک.

رو به این ناخن‌های چکیده از
 خیسی...
 رو به این ناخن‌های کشیده از
 دندان‌درد...

بیخ کرده‌ام

ترقه‌های چاهارشنبه شکسته
هیزم‌های هوا

خیسی خورده

و من تکرار می‌شوم

تکرار می‌شوم

تکرار می‌شوم هی

به تناوب.

ادامه‌ی این شعر هم کویه ایست از قطارهای بی‌سوتِ عالم

چطور خیرم می‌کنی؟

ای قطبِ ناممکن از یک قسمت از زمین

شن‌های من داغتر است

تعبیر توام

هر چند دست و پاشکسته

بر جدار آهکی‌ام نقش شد

تخم مرغی گنگ!

بشمار...-

ادامه دارد...

مرداد ۱۳۷۷

حالا که از بی پناهی موهایم می لرزم!

حالا که از بی پناهی موهایم می لرزم؛ با دو گوشواره از خجالت و گردنی لخت. تک
رو بروی آینه‌ای منفرد،
تک؛ قطره‌های موازی گوشه‌هایم در انتظار ابدیت یا دوتا شدن...
دوتا شدن.

مژه نمی‌زنم... برهم... کسی برهم می‌زند ورقهای مدام گوشم را، مداوم، کند، روی
لرزش تنم، قطره‌های جدا، جدا، جدا می‌کنم از خودم...
جدا می‌کنم از تنم...

با گوشواره‌های تک! جدا افتادم از تو، جدا، تک!؟
بس کن، روی این تنهایی اریب، مدام و بی خیال، بی خیال و مدام، لچ می‌کنم!
آه...

حالا که از بی پناهی موهایم پناه برده‌ام به این بادگیر حلقوی
شانه‌های عریانم اعتراض می‌کنند!

موهای حلقوی... حلقوی... حلقوی.

چرا!؟

که

از بی پناهی موهایم کتک خورده‌ام آب خنکی از دست باد

و

سیلی می زنی

پناهی که از موهایم تمام می شود

فوت!

در باد

برهنه می شود

پ

•

ن.

پخش می شود در تو

شلاق می زنی بی علامت تعجبی از من،

دنبال هسته‌ی خودم می گردم گرد زمین،

هی می گردم دنبال هسته‌ی خودم گرد زمین،

می گردم هی دنبال هسته‌ی خودم گرد زمین،

کورم!

ویی نتیجه؛

ای حسودی تنگ!

بی علامتی از من خوابت برده است

نوازش گوشه‌هایم پهن می شود روی میز

له می شود زیر تو!

[این را پلکهایم تایید می کنند]

این را علامتِ سوالِ پلکهایم جواب می‌کنند
این را
خطوطِ مؤکدِ پلکهایم...

این کیوترهای درد
چیزی از من را برده‌اند
شکسته‌اند میان دو تکه از دهانم
شقه
شقه
و من متقار می‌کشم
قار می‌کشم
دیگر.

چیزی از من را برده‌ای
از راه برده‌ای
دزدیده‌ای از دو پلکم
حصیر تنم را بافته‌اند از دزدی تو.

ای دزدا!

من که به پلکهای تو بدی نکرده بودم
پس چرا خوابم نمی‌برد!

من سردم است یا جسم را پخش می‌کنند روی زمین طوری که سردم می‌شود شدید...
سرما خورده‌ام تلخ
تلخ...

از این حس‌های پهن‌شده روی خجالت چقدر از کاغذ بکشم

دست بکشی تو و

من بکشم؟!؟

پهن روی هر چیزی که از تو خداحافظی می‌کرد

گنگ

یا گشاد می‌شد از ته چشمش برای دیدن خدا

یا دو بار از خودش

ته چشم‌هایش

عکس ترا بیرون می‌زد

عین ترا...!

بر من ببخش

که

پاکویدنت از رگهای من بیرون می‌زند

به

زور.

بکوب که صلیبی من از تو نیست

لج‌بازتر از پاهایم که نیستم

آخر.

جنگ جنگم... تا ابد.

کند

کند... روی لرزش تنم یکریز می‌بارند... کند

این عناصر مورب، بی‌بند، بدون ادامه یا متلاطم

این عناصر اریب، لیز، سُر، آلوده به مستقیم

ول

و

کند!

کند بر مسیری خرده خرده
از یک طرف من تا ابدیتی که دنیا را آغشته کرده است به تنم
که پاره‌های قشنگ
تکه‌های جدا شده از اندامم!

بسکه غبطه خورده‌ام
آلوده‌ام
که نفرینم به این اردیبهشت!

در بی‌پناهی موهایم آخر چقدر طول می‌کشد فراموش کنم
لج‌باز!

که بی‌پناهی موهایم دست برده است به تو
دست می‌کشی...

بی‌وزنم و سبک
چند دقیقه از زمان را نگه دار!

بی‌دلیل هیچ حرکتی سیلی خورده‌ام
به انگشتهایم که بخش در هوا.

شیب برمی‌دارم از بلندی و کوتاهی‌ام
بلندی و کوتاهی‌ام، کوتاهی و بلندی‌ام
چین می‌خورم!

روی این سرازیری مانوس
اخت شده‌ام از سرایشی

چفت شده‌ام

بسی.

کمی از لاغری من

می‌افتد

تکه تکه

این تو

قسمتی از بریدگی‌ام!

تکه‌ای از

تکه تکه شدن

که خوب فهمیدی

درست فهمیدی از این بی‌بندی یکریز

لخته نمی‌شود این خون،

خون تنم،

تنم،

خون؛

نسیم قطعه قطعه خودش را می‌کشاند لای قطعه‌ای از من

قطعه قطعه من

لای قطعه‌ی من دنیا تمام شد

بی

مرگی

من!

خمیازه می کشد از خمیدگی کنارم
لبه های من افتاد
شکستم!

شالِ قرمزی پیچیده است به دور نداشتنت
نداشتم
ای کاش باطل می شدید!
فسخ.

در خودم سرگیجه رفته ام
من که حتی نوازش این چشم های کور را حس می کنم
بخشی از من
که قسمت های محدودی است.

ناچار
سیلی ام که بزنی باد پرتم می کند
بزنی
از درد یک پاره می شود!

از وجود تو سنگ شده ام
لعتی
پاره سنگ برداشته ام
عجب.

به باد وصله ام می زنی

گونه‌هایم را دوخته‌ای
شلاق می‌زنی که از خاطره‌ها جدا شوم!

کاش باطل می‌شدید
ای کاش باطل می‌شدید
کاش همه چیز باطل می‌شد،

وام بده حسی‌ترین صدای من بخش بر تمام دنیا
بخشی از من بخش در تمام دنیا
عین تو
پ
ه
ن.

جمبه‌های پس انداز به چه کار می‌آیند؟
این دختر بی‌شعری آغشته‌تر از تمام دنیا است...

که

زرد شدم

از خراش برداشتنت زیر پوستم

که

عقیم روی سطری منحنی پا خورده‌ام از خیسی تمام شدنم
و دوست داشتن پانوشت این سطر منحنی است

به عناصر زیر ربط!

تعبیرِ حسَمِ خوابِ شکسته‌ی من است.

کمی فلفلِ شعرِ ترم می‌کند
کمی فلفلِ

از اندازه‌های معین

چیزی مهم را

از وجود تو

روی اندامِ موربم

منتشر می‌کنند...

نقش می‌کنم.

که

صدایی هر چند شکسته به من قرض بده

اندکی

که بزند زیر آواز یا دقیق خفه شوم

بیچ پیچه به من قرض بده

صدایی

هر

چند

وام بده!

[حتی می‌توانی بخش کنی

قسمت کنی

حداقل

جیره‌ام را بده [!؟]

که بگریم زار

کند.

می‌سوزاند؛ این آتش است یا فلفل؟

تنها بوی خاطره‌ای سمج؛

بوهای خاطره‌ای سمج؛

سمج؛

خرداد ۱۳۷۷

فانتزی گل‌های بدون شاخه

۱

یاد تو از خاطره‌ام کنده شد،

جدا شدم

خیلی.

وقتی تو پخش می‌شدی میان تنگی هوا

گشاد می‌شدم

از ته مردمک‌هایم

سخت.

بی‌شک

سخت است!

حالا گل‌های بدون شاخه‌ام

حالا گل‌های بی‌اندازه شاخه‌ام.

۲

با یک مداد رنگ پریده نقاشی کن!

با چاقو جدا کن

شاخه‌ها پرپر زدند

پر کشید!

از حرارت تابستان عین عینِ اردیبهشتم

داغم
که مذاب.

گل های مذاب فکر می کنند به سماجتِ پخشت قسم
این حرکت شاخه هاست یا باطنِ بی شاخه ام
لخت.

شاخه های تو با آب سنگین تر است
بی آب پف می کند.

ای بورانِ متمرکز
شاخه های خوشبخت
شاخه های لخت و بی کس
شاخه های تنها
فقیرم...



با لهجه ی گل های قدیمی بدون شاخه ملایم صدایم کرد!
رُزای بی شاخه ام!

ش ا ا
م خ ی

ی ز ب

ر

ا

بسکه
بالهجهی گلهای کهنه
صدای تازه
سلیس
غیرممکن
روون
و من که
پرچ شدم،
پرت شدم
دیگر.

هزار خورشید پلاسیده کم داشتم
و یک شاخه پوسیده

از این بیعد
ممکن بود؟

تو فقط مکتوب کن؛ از این همه تصویر که به ذهنم می‌رسد و خط‌خطی، از این همه
تصویر که رندانه در سطل آشغال ریخته شده‌اند و من که مخفی شده‌ام!

۴

من گل‌های بی‌شاخه را دوست دارم
هلاکم

صحیح!

شاخه را دوست دارم
بی را دوست دارم،

برای بهبودی این شاخه قدری دعایم کنید
با ساعتم قرار گذاشتم
و نیامد....

چه کنم
دعا کنید این شاخه را به کسی بدهم که با ساعتم قرار گذاشته
و بیاید.

برای بهبودی ساعتم حداقل دعا کنید!



خوشبختی لعنتی
تف!

۱۳۷۷/۴/۴

شعری که بر قایقی منجمد (مجموع شش شعر برای یک قایق واحد)

اسکی بازی حرفه‌ای؛ وقتی قاشق خوابم را بهم می‌زد

[سُر می‌خوردم یواشکی روی برف]

[می‌ترسیدم:]

من خوابم گرفت

تو رگ خوابم را زدی!

به تیک تاک ساعتِ بیخوابی ام قسم

که هی زنگ می‌زند تا ابد

و شکستگی من

دوام نمی‌آورد

هیچوقت.

شاید

صدای تیری ملایم، دورتر از سنفونی نزدیکم، قسمت قسمت می‌کرد، چاهار چوب این

پنجره را، که تو نشکنی!

حیف!

بر دایره‌ای در مربعی تمام.

مدامم و تو کور
باد چندشاخه‌ام می‌کند در این زمین کور
به وسعت تنگت قسم!
بی‌رگ بودم و موهایم چاهار قسمت داشت
هر قسمتش
کیک کشمش تو
تولد من.

۲۸ ام آبان،

بی‌رگ بودم و هم بی‌خواب
لالایی تو مدامم می‌کرد به عجله
عجله
عجله

گفتم شعری برای قایقت بگویم!



گفتم شعری برای قایقت بگویم،
شاید!

لبریز...

این قایق کور
هم بی پارو، هم بی آب
در زمینی که قد نمی دهد به آب
به آب نمی زند از ترس

رعب

تشنگی

وسعت ندارد به هر کجا.

من بدنه‌ی قایقی هستم گم و گور
تاب نمی آورم چرا؟

حرفه‌ای بودم و باد موهایم را شاخه‌شاخه می کرد، از منظومه‌ی هوا لُزج می شدم، عشق
ترا به تنم می مالیدم؛

[این را عروسیکی زبان دراز می گوید:]

من کودک نبودم
کودکی نداشتم
از هر طرف زبان درازی کرد به شکلکم!



قول می دهم به کسی نگویمت
فقط یواش
آهسته باش

بیدار می شود. -

قایق کاغذی! برف آمده شما را خیس کرده...

کسی هم آب شده آخر؟

زیر چتر بروید

دلیل بیاورید...

به یک قسم دلیل بیاورید

هر طور شده

حتی شده.

خواهش می کنم خجالتم نده

موش آب کشیده که منم

تو چرا

خجالت می کنی؟

قایقِ چوبی؛

قایقِ بی چوبِ از چوبی،

۴

یک لیوان آب و دو صندلی

کدام یک آسیب پذیرترند!

وقتی باد می آید

و سنگی پرت می کندش

روی میز!

هر چه دسترس تر باشی
انباشته‌ام از خطر.

بر ایوانِ چوبی‌ام
از این عشق موهوم
تنها قایقی مانده
که وصلم می‌کند به هیچ.



دلتنگی من حتی آب را زهر می‌کند
قسم به این زهر
نوش جانم.

پلکهای تو بی خوابِ سنگین تر است
به بیداری نزدیکتر است

قایق بی بار و
و لُوروی دریایی که همینطور...
بخش:

قاف

الف

ی

قاف...

فقط خودت را به موش مردگی نزن

گم شو

عزیزکم!



دلتنگم

از زهر...

۱۳۷۷/۴/۱۸

دهن کجی به تو

ته کفشم میخکوب شده‌ای تو و من کفشم را می‌کنم که فراموش شوی شاید...
میخ پرچ شده‌ای ناگزیر
پرچ شده‌ای در پیچک
چاره ندارم
راه می‌آیی با من تا ابد

[باز یگوش!]

می‌آیی با من تا همیشه
در جلد من رفته‌ای؛
ای پوسته!

خسته.

[پوسته‌ی کاغذی]

[از جنس توام بدجنسی!]

گیجم؛ ترا روی ظرفها اندازه می‌گیرم؛ انگشت به دهان می‌مکم از اشاره؛ می‌جویم از حیرت؛ بعد از این بی‌برگشت؛ خط‌خطی؛ زمخت؛ مزاحم؛ کوفته‌ام از ورم؛ چیزی پرتاب ممتدی است که مسلماً تویی؛ به‌رو نمی‌آورم و یکدست انکارت می‌کنم؛ یکدست؛

شکستن را روی ظرفها اندازه بگیرم؛ بگیرم؟!

[دیدم تو ریز خندیدی...]

سه بار از فرق سرم تا بِنِ کفشم تکرار می شوی که یادت نروم بی چاره...
چه کنم؟

میخکوب شده‌ای داخلِ من.
خارج نمی شوی؟ ...

شکسته‌ام.

□□□

صدایی یواش؛ هی یواشتر... همان کوبش منظم قلبم - یواشتر می شود مثل تو
(سرگیجه)

دنگ دنگ

تو کجایی؟

دنگ دنگ

دنگ دنگ

تو کجایی؟

دنگ...

(آواره)

[این شعر از کلماتِ عصبی نوشته شده است؛ این شعر از دست کلماتِ عصبانی نوشته
شده است...]

من که اعصاب ندارم صدای در را بشنوم؛ دیدی همسایه‌ی من عاصی شد

زهرِ چشم نشان داد!

توی گوشم سوت می کشی چرا؟

ولگرد!

بی نمک!

[قول داده‌ام به کلمات این شعر که ترا کنف کنم؛ عین کلماتِ بازیگوشم همیشه کنف
منم!]

□□□

کشک!

چشم‌هایم بی اختیار می سوزد
(شرط بدون شرط)

مسلماً تو در من تحمیل می شوی؛ من ته نشین می شوم!
شدید؛

[کلمات اعتراض می کنند بی واسطه...]

مثل ورق پاره در باد بر صورتم می افتی
نداشتت مثل عکس برگردانی گیج بر صورتم می چسبد
مثل گرد و غبار بر صورتم می نشینی
ای خطِ تمام

— اُریبِ مایل شده به مستقیم —

مثل عکسی پاره از یک بریدگی
قایم شو
من باطل نمی شوم!

[پوسته‌ی کاغذی را می اندازم... پوست می اندازم]

□□□

[این خارش خسته‌کننده‌ی کلمات است که آزارم می‌دهد
این بوسه‌ی خارج از محدوده‌ی توست که امیدم می‌دهد.]

می‌خواهی مثل یک توپ

با من بازی کنی؟

زبان‌درازی می‌کنی از بس؛ خط می‌کشم روی مشقت...

[به کلمات قول داده‌ام فراموشت کنم؛ قول!]

[سراسیمه بخشیدمت به شعری که از من گذشت و من هول بودم که زود بنویسمش؛
آخر نشد... یادم رفت...]

پلکم برگشته است

عجیب برگشته است و چشمک می‌زند به همه.

□□□

از لجبازی پا می‌کوبیم به زمین؛

شبه چکش

به‌طور اکید

قاطع...

[به بزرگی تمام کلمات این شعر]

عمود!

باران هسته‌های دو چشمت بر فرقم

دو چشم ترا شستم از خواب!

دهن کجی می‌کنم به تو

به تو

دهن کجی

روی این خطوط مستقیم

راست و مستقیم

دهن کجی می کنم به تو

[گوشم را کشیده است!]

از دست این بازی خسته شدی؟

در عرصه‌ی هوایی که مولکولهایش حتا دهن کجی می کنند به تو؛ پلک چشم‌ها می پرد از سر ما؛ دوست داشتن یخ می زند؛ من یخ می زنم شبیه آدمکی گچی؛ جا پای من نقش می شود در تمام دنیا؛ یادگاری می مانم از این هوای سرد و دهن کجی تو؛ تو آمان... دهن کجی می کنی به من؟

[اشتباهی آمده ام!]

□ □ □

چاره چیست؟

انهدام کلمات

حیفم من.

جدا نمی شوم از جلدم / هسته نمی اندازم / سر و گوش می جنبانم...

تق تق پاشنه هایم بر ابدیت ملایم تو سر می خورد
نوازشم می دهد تق تق ملایم پاشنه هایت یکریز
صندلی ها جفتک می پرانند از خوشحالی!

لوت می‌دهم.

[از تمام کلمات این شعر خداحافظی می‌کنم
و به تمام کلمات تو می‌گویم تو.]

تعلیق:

منکه ادعائی نداشتم که روسیاهم کردی از کاغذ؛ لای کاغذ قایم شدم؛ سرگیجه گرفتم از
انحنا؛ تحلیل گرفتم از موجودیتم؛ شیرجه رفتم درون کلمات؛ تو که مرا به این روز چپ
انداخته‌ای جواب بگو به شعرم که می‌چسبد به کاغذ؛ گوشهایت را میخ می‌کنم به دیوار؛
به سه میخ مصلوب می‌شوی به من؛ من فقط شکلک درمی‌آورم سراسیمه؛ می‌چسبی
درون حنجره‌ام؛ داد نزنم فریاد می‌شوی؛ تو بگو به کدام دایره بدهکارم که در این همه
وسعت چرخ می‌زنم با تمام وجودت؛ سرگیجه می‌روم از خستگی؛ جمع می‌شوم؛ از هم
می‌پاشم؛ سردرد گرفته‌ام از سکون؛ حوصله‌ام سر رفته از هم‌شدنت؛ خوابم گرفته تا ابد؛
مَشْکِنِ مَنْ كَجَاسْتِ؟

[ولی کلمه‌ای جا مانده از ترس...]

قاطی کرده‌ای؟

دهن کجی می‌کنم به تو دهن کجی می‌کنم به تو دهن کجی...

من ابدی بیمارم... تو ابدی در من...

گرچه گرتی تو بودم اما؛

به قسم خوردنم... قسم...

تاکید کردم به کوه‌ها و عناصر برگشت خورده از زمین قلمبه‌شده؛ دعا کرده به آسمان؛ من
به تمام آیاتم ارجاع دادم ترا؛ ای مَسَلَمِ کلمه!

ای بی‌دلیل!

و شد!

شُد!

شُد!

از یخ کردنم زیر پوست.

□□□

بن بست.

خط خورده‌ای؟

تیک... تاک...

[کلافه!]

نوازش می‌شود موهایی که چیده شده است...

نوازش می‌شود موهایی که چیده شده است روی میز...

موهایی که پهن

و قطع شده‌اند از تن من

وجود تو خط‌خطی است

موهای من بی‌سرانجام است.

نوازش می‌شود...

□□□

سیاهی چشم‌هایت کور

سفیدی سر رفتنم.

این شعر کار را خراب کرده است
مشکل گشا کجاست
این شعر مسلم
لعنت شده از نفرین...

[تو از اول آخر نداشتی!]

صاف و مستقیم از خاطرات می‌روم
یادم می‌روی
زورگو!

دزد می‌گرفت مرا از آسمانی که خدا آفریده بود و من مطرود شدم.

دهن کجی می‌کنم به تو
دهن...

ای عجبین شده در کاغذ و مداد و پلک و خواب و گنجی!
گنجم

ای زشتی قايم شده در کلمات
تا کی؟

[به‌متولی این کلمات می‌سپارم هر چه را که از زیر دستم رو شده است...]

و به‌ندرت...

گالیور

شن‌های دریا صدایم می‌کردند
و من کوتاهتر بودم از دانه‌های شن.

خط‌کش‌ها حسرت می‌خورند گالیور؛
به بند انگشتی از من قناعت کن!

۱۳۷۷/۶/۱۵

ج-یک

که نگویم هزار!

رویای آن کودک حرامی را به شکم داشتم؛ در تنم چیزی می‌خارید؛ کهیر می‌زدم- این را
مریم باکره به گوشم سپرده بود و عیسا به دنیا نمی‌آمد- در چنین کالم کودکانِ گرسنه جیغ
می‌زدند و او بازمی‌گشت به آبِ رحم من!

یک گل سرخ به من می‌بخشی؟

از دردی که مادرم آرزو کرده بود گریه می‌کردم...

با هم توافق کردیم و چای خوردیم:

- نوشیدنی خنک!

- نه، میل ندارم.

بخش می‌شد بر نردبان گمشده در هزاره‌ی زمین

هزار پله

و هزار عدد گریزپا

پا به فرار...

از یک به هزار
چیزی زیر دندانهایم می شکست:

یک لاک پشتِ سمج بر چرخِ چوبی...
یک ظرفِ پهن...
یک قطارِ بی ریل...

آب تنی نمی کنی زیر عصاره‌ای که از شیرهی انگور مانده است و خون این جنین شراب
توست؛
ای یائسه!

فطیری از هزار تکه نان
هنوز کودکانِ گرسنه جیغ می کشند
هنوز...

و آنکه آبستم کرده بود می گفت:
تویی آن صلیب گمشده که حتا عیسا نداشت!